



۲۰۱۸/۰۸/۲۸



سحر رحیمی

قاضی گفت: چرا خودکشی نمی کنی؟



در سیاهی نیمه شبی نحس به کودکی تجاوز شد. نه در کوچه پس کوچه ای توسط جوانکی جاهل، بلکه در خانه ای خودش، در اتاق خودش، توسط پدر خودش.

آن کودک «خاطره» نام دارد، خاطره ای که کودکی نکرده و خود اکنون مادر دو کودک است. خاطره زمانی که کودکی بیش نبود و بیشتر از ۱۳ سال نداشت، مورد تجاوز پدرش قرار گرفت و این تعرض برای ۱۳ سال و به صورت مداوم ادامه یافت.

نفس تجاوز همیشه وحشتناک است، چه رسد به تجاوز جنسی آن هم از سوی پدر، که ماهیت این پدیده ای شنیع را چندین مرتبه نفرت آورتر تبارز می دهد و در بدترین شکل ممکن حال آدمی را بهم می زند. چه چیزی اسفناکتر از دستی است که در واقع باید امن ترین مکان دختر کوچکش باشد، اما به لمس غیر عادی اندام او مشغول می شود و کودکی را از همان آوان نسبت به جنس مخالف که حتی محارم باشد، بی اعتماد می سازد. در واقع، این گونه تخلیه ای شهوت همراه با خشونت و تعرض خارج از درک هر انسانی است.

داستان از جایی شروع شد که پدر خاطره پس از چندین سال از ایران به افغانستان برگشت و دوری و کوتاهی دست پدران اش را در این مدت به شکل شنیع آن جبران کرد؛ لمس غیرعادی اندام کودکی که درک و تصویری از فجایعی چون تجاوز، آن هم از سوی پدر نداشت، اما با این وجود، رفتار پدرش «حلمیم» او را وادار کرد تا این مسئله را با مادر و مادر کلانش در میان بگذارد.

«مادر کلانم گفت تشویش نکن این محبت یک پدر است. روزها همین طور می گذشت تا این که شبی پدرم مست به خانه برگشت و پیش روی همه ای خانواده به من تجاوز کرد.» در پی این تجاوز، خانواده ای خاطره برای حفظ آبروی خانوادگی، در صدد مخفی نگهداشتن این قضیه شدند و از او خواستند خاموش بماند. «به کاکایم گفتم این که گناه است، پدرم هر روز به من تجاوز می کند. او گفت ما نمی توانیم کاری کنیم. تو هم نباید به کسی چیزی بگویی.»

از آن شب به بعد تجاوز و آزار جنسی برای حلیم به فعل معمولی تبدیل و دنیای کودکانه ای خاطره در پس این رذالت منهدم شد. نخستین باری که خاطره حمل گرفت، از آن محله و شهر کابل کوچیدند و به بغلان رفتند. کودکش در بغلان به دنیا آمد و توسط پدرش در جنگل رها شد. از آن به بعد دوباره حمل و دوباره کوچ. آن ها هرچند ماه بعد از این محله به آن محله و از این شهر به آن شهر کوچیدند. خاطره در طول این سال ها هفت بار از پدرش حامله شد.

خاطره پس از آن که کودکی از پدرش را به دنیا آورد و او را در آغوش کشید، تصمیم گرفت سکوت را بشکند. نخستین بار برای مشوره در این مورد نزد یک ملا رفت، بار دوم به وکیل قریه مراجعه کرد و در نهایت به حوزه و پولیس. «بعد از تولد کودک اولم زینب، پیش پولیس رفتم و قضیه را در میان گذاشتم. پولیس گفت پدرت مسلمان است و این کار را نمیکند. شما زن ها در بیرون کارهای ناروا می کنید و بعد سر برادر و پدرتان تهمت می زنید.»

در نهایت، در یکی از روزهای رمضان پدر خاطره دستگیر شد. در آن هنگام، خاطره کودک دومش را در بطن داشت. او برای اثبات جرم پدرش، فکر سقط را از سرش دور کرد و تصمیم گرفت کودکش را به دنیا بیاورد.

در این مدت، او بارها برای رهایی از این وضع به حوزه و پولیس مراجعه کرد، اما از آن جایی که حلیم، پدر او نفوذ و سرمایه ای خوبی داشت، دیری نپاییده آزاد شد و به تعرض خود ادامه داد. خاطره پس از تقلا بسیار و بی نتیجه با خودش تصمیم گرفت که این مسئله را رسانه ای بسازد تا از این طریق، از تعرض پدر رهایی یابد. «تا زمانی که مسئله را رسانه ای نساختم، هیچ قضیه ام پیش نمی رفت. پدرم فقط تا حوزه ای پولیس می رسید و دقایقی بعد به خانه می آمد و ظلم و ستمی که بر من می کرد، بیشتر از پیش می شد. او اخطار می داد که من و مادرم را به دار می آویزد.» در پی تقلا بسیار برای اثبات جرم پدرش، این بار سر از یکی از شبکه های تلویزیونی در آورد؛ او این گونه جرم پدر و بی گناهی خودش را همگانی کرد. بعد از همگانی ساختن این قضیه از طریق تلویزیون، از محکمه با او تماس گرفتند و خواستند در آن جا حاضر شود. در پی حضور در محکمه از او خواستند اثبات کند که پدرش به او تجاوز کرده است، اما چگونه؟ «برای شان گفتم من چگونه ثابت بسازم؟ این کار شماست، من پیش شما آمده ام و عدالت می خواهم.»

«قاضی به من گفت چرا خودکشی نمی کنی؟ چرا طفلی که در بطن داری را سقط نمی کنی؟ چرا گذاشته ای تا نتیجه ای گناهت به دنیا بیاید؟ اما من کودکم را سقط نکرده بودم تا جرم پدرم را به اثبات برسانم، اگر نه اتهامات بیشتری به من وارد می شد.»

خاطره بعداً با صحرا مانی آشنا می شود؛ زنی که گام به گام خاطره را همراهی کرده، داستان زندگی او را فلم ساخت و برای حل شدن قضیه اش با او کمک کرد.

در پی اتهامات متعدد مبنی بر این که این کودک از پدرش نیست و در نتیجه ای فحشا به دنیا آمده، کودک دومش را به دنیا آورد. با این آرزو که با آزمایش DNA مشخص شود که او مورد تجاوز پدرش قرار گرفته و این دو کودک نیز در نتیجه ای همین تعرض به دنیا آمده اند.

تا مشخص شدن نتیجه ای محکمه و برای حفظ جانش تصمیم گرفت به خانه ای امن برود. جایی که در پی گفته های پدرش تصور وحشتناکی از آن دارد «پدرم همیشه می گفت خانه ای امن جایی است که به زن ها در آنجا

تجاوز می شود.» اما از شدت ترس از کاکاهایش که او را تهدید به مرگ کرده بودند، قبول کرد که به خانه ای امن برود. جایی که برای خودش داستانی دارد. مکانی که خاطره مورد توهین و تحقیر سایر زنان و مسوولین آنجا قرار گرفته و متهم شده است. «به حقارت نگاهم می کردند و طعنه می زدند که با یک طفل در بغل و یکی دیگر در شکم چطور با سر بلند می گردی و خوش استی؟»

خاطره که برای حفظ جان و امنیتش به خانه ای امن رفته بود، دل خوشی از آن مکان ندارد و وضعیت آنجا را بدتر از بیرون می داند. «درست است در آنجا تجاوز نمی شود، اما به قضیه ات هم رسیدگی نمی شود. فقط انتظار می کشی و جوابی نمی گیری. همه به من با حقارت نگاه می کردند. چندین بار که تقاضای اتاق جداگانه کردم، توجهی نکردند. در نهایت، مرگ را قبول کردم و از آنجا بیرون شدم. وقتی به قضیه ام رسیدگی نمی شد، برای چه باید می ماندم؟»

فرصتی پیش آمد و با همکاری یکی از افراد مقیم امریکا که قضیه ای خاطره را شنیده بود، زمینه ای انجام آزمایش DNA در خارج از کشور مساعد شد. در نتیجه مشخص شد که خاطره قربانی تجاوز جنسی بوده و مادر دو کودک پدرش است.

خاطره اکنون دیگر کودک نیست. شاید هیچگاه کودک نبوده است. مادری با گونه های فرورفته و نگاه های حیران با پوستی لک زده. نشانه هایی که خود حکایتی از روزگار نامناسب دوران حمل او دارند، اکنون مادر دو کودک است. کودکانی که به گفته ای خود خاطره هم فرزندان او هستند و هم خواهر و برادرش.

از داستان زندگی خاطره فلمی با کارگردانی صحرا مانی ساخته شده است. فلمی که در جشنواره های متعدد به نمایش گذاشته شد. خاطره اکنون با دو کودکش در کشور فرانسه زندگی می کند. او می خواهد درس بخواند و کار کند تا بتواند مادر و برادرانش را که در ترس و تهدید از سوی کاکاهایش به سر می برند، نزد خودش دعوت کند.

«خواست من این بود که صدایم به گوش همه برسد، تا هر زنی که قربانی خشونت می شود، خاموش نماند و تحمل نکند. من صدایی شدم برای دخترانی که مورد خشونت قرار گرفته بودند، اما خاموش بودند. در ادامه می خواهم به دخترانی که مثل من مورد خشونت قرار گرفتند، کمک کنم.»

مطابق قانون افغانستان فرد متجاوز به اشد مجازات که اعدام است، محکوم می شود؛ چیزی که تا هنوز در خصوص این قضیه تطبیق نشده است.

خاطره ها بسیار اند، اما چه بهتر از این که در صدد آن باشیم که تلخ نشوند.